

تبیین استقلال اخلاقی انسان بر اساس متون دینی

عبدالرحیم سلیمانی اردستانی^۱

چکیده

متون مقدس ادیان ابراهیمی از انسان‌ها می‌خواهند که اخلاقی زندگی کنند و به آنان دستورهایی اخلاقی که عموماً با وعده پاداش و تهدید به مجازات همراه است، می‌دهند. گفته می‌شود اولاً رسیدن به پاداش یا فرار از مجازات انگیزه سطح بالایی برای اخلاقی زیستن نیست و ثانیاً اینکه خدایی حاکم به انسان دستور دهد که چه کاری را انجام دهد و چه کاری را ترک کند، این با آزادی و «خودفرمانروایی» انسان ناسازگار است.

سخن ما در این نوشتار آن است که اولاً خواست آرمانی این متون آن است که انسان به خدا عشق ورزد و از او اطاعت کند. وعده و وعید، یک مسئله فرعی و اضطراری است. و ثانیاً این عشق ورزیدن باید از روی شناخت باشد. به خدایی باید عشق ورزید که انسان او را دارای فضایل و کمالات می‌یابد. پس در واقع، این خود انسان است که حاکم است و خدایی را که دارای فضایل است می‌یابد و عاشق و تسلیم او می‌شود. این نوع «خدافرمانروایی» با «خودفرمانروایی» سازگار است. البته اطاعت بی‌چون و چرا از عالمان دین یا پذیرش حسن و قبح الهی شرعی، چنان که اشاعره گفته‌اند، یا پذیرش ایمان‌گرایی، آن‌گونه که کرگور گفته است، با خودفرمانروایی ناسازگار است.

کلید واژه‌ها

ادیان ابراهیمی، امر الهی، عشق، ایمان، خودفرمانروایی، خدافرمانروایی.

طرح مسأله

با نگاهی گذرا به متون مقدس ادیان ابراهیمی، یعنی عهد قدیم، که یهودیان و مسیحیان آن را مقدس و معتبر می‌دانند، و عهد جدید، که بخش اصلی کتاب مقدس مسیحیان است و تلمود، که نزد یهودیان معتبر است، و نیز قرآن مجید و روایات اسلامی، که متون مقدس اسلامی را تشکیل می‌دهند، به وضوح به دست می‌آید که این متون دربردارنده فرمان‌ها و دستورهای خداوند برای انسان هستند و از انسان‌ها اطاعت و فرمانبرداری را طلب می‌کنند.

در مجموعه عهد قدیم سخن از عهد و پیمان بین خدا و انسان است. در این عهد و پیمان، انسان باید دستورهای خدا را اطاعت کند و فرمانبردار محض باشد. عالمان یهود بر آن رفته‌اند که در اسفار پنج‌گانه تورات، که مهم‌ترین بخش عهد قدیم است، ۶۱۳ حکم و دستور آمده که جنبه‌های مختلف زندگی انسان، یعنی اعتقادات، عبادات، مسائل اجتماعی و اخلاقیات را شامل می‌شود (لوی، ۱۳۵۷، فصل‌های ۱-۱۵؛ پوسنر، ۱۳۸۴). عالمان یهود در عهد باستان از این احکام فروعی را برداشت کرده و گاهی احکامی را افزوده‌اند که در مجموعه تلمود، که به اعتقاد یهودیان سنت شفاهی حضرت موسی را در بردارد و به همین جهت تورات شفاهی خوانده می‌شود، گنجانیده شده است. به هر حال صورت ظاهر و غالب این متون، «شریعت» الهی است و شریعت دستور است و اطاعت می‌طلبد.

سخن عیسی در عهد جدید نیز همین است. او از مردم می‌خواهد که احکام تورات را انجام دهند و خدا را اطاعت کنند. اشکال او به عالمان یهودی این است که چرا همه احکام تورات را انجام نمی‌دهید و به احکام سطحی‌تر چسبیده و احکام مهم‌تر و زیربنایی‌تر را رها کرده‌اید. او در موعظه معروف روی کوه از مردم می‌خواهد که از سطح شریعت و فقه، که بر عدالت استوار است، فراتر آمده، به سطح اخلاق درآیند که بر عفو و ایثار مبتنی است (انجیل متی، باب‌های ۴ تا ۷). با این حال باز سخن از امر و دستور است. هر چند در نامه‌های پولس در عهد جدید سخن از این رفته که انسانی که به مسیح ایمان می‌آورد فرزند خدا می‌شود و نباید از روی ترس خدا را اطاعت کند چون او دیگر غلام نیست بلکه فرزند است و وارث و صاحب‌خانه است (رومیان، ۸: ۱۴-۱۷)، اما هرگز مقصود او این نیست که دیگر امر و نهی و باید و نباید در دین نیست؛ بلکه مقصود او وجه و علت اطاعت است. اکنون نیز فرد باید اطاعت کند و همه آنچه را مسیح انجام داده یا ترک کرده یا دستور به انجام یا ترک آن داده اطاعت کند. در نامه‌های پولس اطاعت از خدا خواسته شده و مکرر به انجام اعمال دینی دستور داده شده است. سخن پولس این است که تا قبل از صلیب مسیح، انسان غلام بوده و پس از صلیب، چون گناه آدم کفاره داده شده انسان می‌تواند با ایمان به مسیح به مقام فرزندی نایل آید. اما فرزند هم باید از پدر اطاعت کند ولی اطاعت او مانند اطاعت غلامان و بردگان از روی ترس یا برای پاداش نیست، چون عضو خانواده است،

بلکه از روی محبت به پدر است (همان). در همین نامه‌های پولس در عهد جدید بر «ده فرمان» که در تورات مورد تأکید قرار گرفته، تأکید شده (ر.ک. رومیان، ۱۳: ۸-۱۰) و در کتاب‌های الهیات مسیحی بر دستوره‌های اخلاقی عهد قدیم تأکید شده است (الامیرکائی، ۱۸۹۰: ۲/۳۸۰-۴۱۱). پس باید گفت که در عهد جدید نیز سخن از فرمان و اطاعت است.

در قرآن مجید آیات زیادی به اطاعت از خدا یا پیامبر دستور داده و در روایات اسلامی نیز همین امر مورد تأکید قرار گرفته است. همچنین در این متون دستوره‌های متعددی برای همه جنبه‌های زندگی انسان وجود دارد. بی‌تردید قرآن مجید و روایات اسلامی به انسان‌ها دستور می‌دهند و از آنها می‌خواهند که اخلاقی زندگی کنند و از دستوره‌های اخلاقی متعددی که از ناحیه خدا آمده است اطاعت کنند.

حال سخن برخی این است که اصولاً اینکه از بیرون به انسان دستور داده شود که اخلاقی زندگی کند، در واقع «دیگر فرمانروایی» است و «خودفرمانروایی» را از انسان می‌گیرد. اخلاق سطح بالا آن است که انسان به لحاظ اخلاقی مستقل باشد و خود، فرمانروای خویش باشد (براون، ۱۳۷۵: ۸۹-۹۰؛ کیوپیت، ۱۳۷۶: ۱۶۵؛ هاپ واکر، ۱۳۸۶: ۱۲۸-۱۳۰). و نیز اینکه انسان برده‌وار و از روی ترس و یا کاسب‌کارانه و برای جلب منفعتی اخلاقی زیست کند چندان شکوهمند نیست. در متون مقدس ادیان ابراهیمی سخن از حاکمی است که قدرت مطلق دارد و از انسان‌ها می‌خواهد که اخلاقی زندگی کنند و چگونگی اخلاقی زیستن را برای آنان به صورت احکام و دستوراتی بیان می‌کند. و این حاکم گاه تهدید می‌کند و گاه وعده می‌دهد. ولی اخلاق عالی و برتر آن است که انسان فرمانروای خویش باشد و خود، فضیلت اخلاقی را تشخیص دهد و اخلاق را به خاطر خود اخلاق انجام دهد.

سخن ما در این نوشتار بررسی این امر است. مدعای ما این است که این برداشتی ظاهری و سطحی از متون این ادیان است و در نگاهی عمیق‌تر امر برعکس است و در واقع این متون می‌خواهند انسان را آزاد کنند و اصولاً از انسان می‌خواهند که به فضیلت عشق بورزند و به همین جهت از دستورات اخلاقی خدایی به خاطر فضیلت آنها، اطاعت کنند. سخن را در چند محور پی می‌گیریم:

الف) عشق الهی اساس دینداری

در متون مقدس ادیان ابراهیمی آنچه از مؤمنان خواسته می‌شود این است که خدا را دوست بدارند و دستوره‌های او را اطاعت کنند. در بخش بعدی این نوشتار به این امر خواهیم پرداخت که بنابراین متون چرا انسان‌ها باید خدا را دوست بدارند. اما اکنون به این بحث می‌پردازیم که خواسته اولی این متون این است که انسان‌ها به خدا عشق بورزند و به این جهت از او اطاعت کنند.

در کتاب تورات، که مهم‌ترین بخش عهد قدیم است و دستورات دینی عمدتاً در آن آمده است، در فقراتی بر این امر تأکید شده است:

ای بنی اسرائیل گوش کنید تنها خدایی که وجود دارد خداوند ماست. شما باید او را با تمامی دل و جان و توانایی خود دوست بدارید. این قوانین که امروز به شما می‌دهم باید دائم در فکرتان باشد. آنها را به فرزندان خود بیاموزید و همیشه درباره آنها صحبت کنید خواه در خانه باشید خواه در بیرون، خواه هنگام خواب باشد، خواه اول صبح. آنها را روی انگشت و پیشانی خود ببندید، آنها را بر سر در منازل خود و بر در دروازه‌هایتان بنویسید (تثنیه، ۶: ۹-۴)

خداوند، خدایتان را دوست بدارید و اوامرش را همیشه اطاعت کنید (تثنیه، ۱۱: ۱) مقایسه کنید با تثنیه، ۱۰: ۱۲-۱۳).

در فقرات فوق با اینکه به شدت بر اطاعت از فرمان‌های خدا تأکید شده، اما بر این نکته نیز تأکید شده که این اطاعت باید به خاطر دوستی خدا و برخاسته از آن باشد. در دیگر قسمت‌های عهد قدیم فقرات متعددی با همین مضمون یافت می‌شود:

به دقت آنچه را که موسی به شما دستور داده است انجام دهید: «خداوند، خدای خود را دوست بدارید، در راه او گام بردارید، احکامش را اطاعت کنید به او بچسبید و با دل و جان او را خدمت نمایید». (صحیفه یوشع، ۲۲: ۵).

ای قوم خداوند، او را دوست بدارید! خداوند افراد وفادار و امین را حفظ می‌کند (مزامیر، ۳۱-۲۳؛ همچنین مزامیر، ۱۴۵: ۲۰، دانیال، ۹: ۴، نحمیا، ۱: ۵).

پس حکم اصلی و اساسی دوستی خداوند است و اطاعت امر ثانوی است. معلوم است که عاشق خواسته معشوق را برآورده می‌کند. عمل در صورتی ارزش واقعی دارد که از دوستی برخاسته باشد.

در عهد جدید نیز وضع به همین صورت است. حضرت عیسی مهم‌ترین و اساسی‌ترین حکم دین را که در واقع روح همه احکام و دستورات است، عشق خدا و محبت به او می‌داند:

یکی از ایشان [فریسیان] که فقیه بود، از وی [عیسی] به طریق امتحان سؤال کرده، گفت: «ای استاد، کدام حکم در شریعت بزرگ‌تر است؟ عیسی وی را گفت: اینکه خداوند، خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت‌نما. این است حکم اول و اعظم. و دوم مثل آن است یعنی همسایه خود را مثل خود محبت‌نما. بدین دو حکم، تمام تورات و صحف انبیا متعلق است» (متی، ۲۲: ۳۵-۴۰؛ همچنین مرقس، ۱۲: ۲۸-۳۴ و لوقا، ۱۰: ۲۵-۲۸).

حضرت عیسی در این فقره مهم در واقع روح دین و خلاصه و عصاره همه دستورات را دوستی خدا می‌داند. معنای این سخن این است که هر دستوری، چه عبادی و چه اجتماعی و چه اخلاقی، در صورتی ارزشمند است که از محبت به خدا سرچشمه گرفته باشد.

در دیگر قسمت‌های عهد جدید نیز بر همین نکته تأکید شده است. بالاترین جایگاه از آن کسانی است که خدا را دوست بدارند:

کتاب آسمانی نیز در این مورد می‌فرماید که خدا برای دوستداران خود چیزهایی تدارک دیده است که هیچ انسانی هرگز ندیده، نشنیده و به فکرش نیز خطور نکرده است (اول قرنیتان، ۲: ۹).
و حتی معرفت و شناخت واقعی تنها به کسانی داده می‌شود که خدا را دوست بدارند (ر.ک. اول قرنیتان، ۸: ۲-۳) پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که چه در عهد قدیم و چه عهد جدید اساس دین و اساس شریعت دوستی خداست.

در قرآن مجید و روایات اسلامی نیز به حب و دوستی خدا به عنوان امری اساسی نگاه شده است. ویژگی مؤمن و درجه ایمان او به میزان محبت او به خدا بستگی دارد:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...»
و برخی از مردم در برابر خدا همانندهایی [برای او] برمی‌گزینند و آنان را چون دوستی خدا، دوست می‌دارند؛ ولی کسانی که ایمان آورده‌اند خدا را بیشتر دوست دارند (بقره: ۱۶۵).
از این آیه به روشنی برمی‌آید که اولاً مؤمن باید خدا را دوست بدارد و ثانیاً دوستی واقعی، که متمایز از دیگر دوستی‌هاست، مخصوص خداست؛ چون آیه می‌گوید برخی از مردم چیزهای دیگر را «مانند دوستی خدا» دوست می‌دارند.

برخی از مفسران از همین آیه استفاده کرده‌اند که عشق و حب به صورت حقیقی به خدا تعلق می‌گیرد و بنابراین، نظر برخی که می‌گویند عشق وصفی شهوانی است و به جسمانیات تعلق دارد، رد می‌شود. و نیز از آیه استفاده می‌شود که نه تنها عشق و حب به خدا تعلق می‌گیرد، بلکه مخصوص اوست و نباید به دیگری تعلق بگیرد (ر.ک. طباطبایی، بی‌تا: ۴۰۶/۱).

اصل سخن در این بود که متون مقدس ادیان ابراهیمی اطاعت و تبعیت را طلب می‌کنند. آیه‌ای از قرآن می‌فرماید این اطاعت نه تنها باید همراه عشق و محبت الهی باشد بلکه باید برخاسته از آن باشد:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ». بگو [ای پیامبر]: اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد و خدا بخشاینده و مهربان است. بگو: «خدا و پیامبر را اطاعت کنید» پس اگر روی گردانیدند، قطعاً خدا کافران را دوست ندارد (آل عمران: ۳۰-۳۱).

از این آیه برمی‌آید که ایمان به خدا و اخلاص نسبت به او همه به حب او بستگی دارد. این آیه می‌گوید شما باید خدا را دوست داشته باشید، و اگر عاشق او هستید باید عاشق با تمام وجود در پی این باشد که محبت معشوق را نسبت به خود جلب کند. این محبت در صورتی به دست

می‌آید که انسان از پیامبر اطاعت کند، چرا که خدا کسانی را که از او و پیامبرش اطاعت نکنند دوست ندارد. پس همه ایمان و دینداری انسان به عشق او نسبت به خدا وابسته است (ر.ک. طباطبایی، بی‌تا: ۱۵۸/۳-۱۵۹).

در آیه‌ای دیگر کسانی مؤمنان واقعی شمرده شده‌اند که هم آنان خدا را دوست دارند و هم خدا آنان را دوست دارد، چنین کسانی با تمام وجود در راه خدا مجاهده و تلاش می‌کنند:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ... » ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از دین خود برگردد به زودی خدا گروهی دیگر را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان نیز او را دوست دارند... (مائده: ۵۴).

در سخنان پیامبر و ائمه اطهار نیز دوستی خدا اساس دینداری شمرده شده و بر آن تأکید شده است. پیامبر اسلام می‌فرماید: «خدا را با تمام قلب خود دوست بدارید» (فیض کاشانی، ۱۴۰۳ق: ۴/۸؛ غزالی، ۱۳۶۴: ۵۷/۲).

آن حضرت شرط ایمان و مقوم آن را عشق الهی و محبت به او دانسته است: «شما مؤمن نیستید مگر اینکه خدا و رسول او را بیش از هر چیز دیگر دوست داشته باشید» (فیض کاشانی، ۱۴۰۳ق: ۱۸/۸) و در پاسخ کسی که می‌پرسد ایمان چیست می‌فرماید: ایمان آن است که خدا و رسولش را بیش از هر چیز دیگر دوست داشته باشی» (همان). در حدیثی آمده است که از حضرت عیسی درباره بهترین اعمال سؤال شد و آن حضرت فرمود: راضی بودن از خدا و دوست داشتن او (همان).

در حدیثی دیگر آمده است که حضرت عیسی بر قومی گذشت که حالی نزار داشتند، پس از آنان پرسید که سبب چیست؟ پاسخ دادند که بیم عذاب الهی ما را به این روز انداخته است. پس فرمود حق است بر خدای تعالی که شما را از عذاب ایمن کند. پس بر قومی دیگر گذشت و حال آنان نزارتر بود. از آنان سبب را پرسید و پاسخ شنید که آرزوی بهشت ما را به این روز انداخته است. فرمود حق است بر خدای تعالی که شما را به آرزویتان برساند. و باز بر قومی دیگر گذشت که از هر دو ضعیف‌تر و نزارتر بودند و نور از صورتشان می‌تابید. چون سبب را پرسید پاسخ دادند که حب خداوند ما را به این روز انداخته است. پس آن حضرت با این قوم بنشست و فرمود شما مقربان هستید و مرا به مجالست شما امر فرموده‌اند (غزالی، ۱۳۶۴: ۵۷۱/۲).

امام باقر(ع) در پاسخ به این سؤال که آیا در دین محبت است؟ می‌فرماید: «آیا دین غیر از محبت است». (ابن حیون، ۱۳۸۳ق: ۷۱/۱) امام صادق(ع) می‌فرماید: «خداوند تعالی به بنده خود نعمتی بالاتر از این نمی‌دهد که در قلبش غیر از خدا هیچ چیز دیگری نباشد» (مجلسی، ۱۳۶۲: ۲۱۱/۷۰). و می‌فرماید: «دوستی خدا برتر از ترس از اوست» (همان: ۲۲۶/۷۰). و می‌فرماید: «دل حرم خداوند است؛ پس در حرم خدا غیر او را ساکن نکن» (سبزواری، ۱۴۱۳ق: ۱۴۶۸/۵۱۸). و

می فرماید: «ایمان انسان به خدا خالص نمی شود مگر اینکه خداوند را بیش از نفس خود و پدر و مادر و فرزند و خاندان و مال و همه مردم دوست داشته باشد» (مجلسی، ۱۳۶۲: ۲۴/۷۰).
گفته می شود که دوستی خداوند از فرایض دینی است و این امر در بین مسلمانان اجماعی است (ر.ک. غزالی، ۱۳۶۴: ۵۶۹/۲؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۳ق: ۴/۸). امام محمد غزالی می گوید:
«دوستی خداوند بالاترین مقام و بالاترین درجه است و هر مقامی که قبل از این مقام است مانند توبه و صبر و زهد و مانند اینها همه از مقدمات این مقامند و هرچه بعد از این مقام است مانند شوق و انس و مانند آن از ثمرات و نتایج آن هستند» (غزالی، ۱۴۱۹ق: ۳۷۵/۴). «و غایت کمال بنده آن است که دوستی خدای تعالی بر دل او غالب شود به گونه ای که همه آن را فراگیرد» (همان، ۱۳۶۴: ۵۶۹/۲).

بنابراین بر طبق آیات و روایات اسلامی نخستین و بالاترین چیزی که از یک مؤمن خواسته می شود محبت خداست. و همان طور که از برخی از روایاتی که گذشت برمی آید اطاعت از او امر الهی و بندگی خدا در صورتی ارزش واقعی و بالاترین ارزش را دارد که همراه با محبت و دوستی خدا و برخاسته از آن باشد. در حدیثی از پیامبر اسلام (ص) آمده است که حضرت شعیب زیاد گریه می کرد به حدی که چندین بار چشمان او نابینا گشت و خداوند بینایی او را باز گرداند. پس خداوند به او وحی کرده، فرمود: چرا این اندازه گریه می کنی؟ اگر از ترس آتش است پس تو را از آن نجات دادم و اگر از شوق بهشت است پس آن را به تو بخشیدم. شعیب عرض کرد: خداوند! تو می دانی که گریه من نه از ترس آتش است و نه از شوق بهشت. لکن حب تو در قلب من جا خوش کرده و دوری تو بی طاقتم کرده است. پس خداوند تعالی به او وحی کرد که اگر چنین است پس به خاطر این، کلیم خود موسی ابن عمران را خدمتگزار تو می گردانم (ر.ک. ابن بابویه، ۱۴۰۸ق: ۵۷/۱؛ متقی، ۱۴۱۳ق: ۴۹۸/۱۱).

امام علی (ع) عبادت بندگان را به سه دسته تقسیم می کند:

مردمی خدا را به امید بخشش پرستیدند، این پرستش بازرگانان است، و گروهی او را از روی ترس عبادت کردند و این عبادت مردگان است و گروهی وی را برای سپاس پرستیدند و این پرستش آزادگان است (نهج البلاغه: ق ۲۳۷).

و امام صادق (ع) می فرماید:

«پرستندگان خدا سه دسته اند: گروهی از روی ترس خداوند تعالی را می پرستند، پس این عبادت غلامان و بردگان است. و گروهی به خاطر پاداش خدای تعالی را می پرستند، پس این عبادت مزدوران است. و گروهی دیگر خدا را به خاطر دوستی او می پرستند، این عبادت آزادگان است و این بهترین عبادت است» (کلینی، ۱۴۰۱ق: ۸۴/۲).

بنابراین باید تا اینجا چنین نتیجه بگیریم که بر طبق متون مقدس ادیان ابراهیمی اولاً،

نخستین و بالاترین چیزی که از متدینان خواسته می‌شود عشق و محبت به خداست. در مرحله بعد از آنان خواسته می‌شود که اوامر و خواسته‌های این خدا را انجام دهند. و معلوم است که محب و عاشق، اگر صادق باشد، به خواسته‌های محبوب و معشوق با جان و دل تن می‌دهد و آنها را به اجرا درمی‌آورد. امر دیگری که از انسان‌ها خواسته می‌شود «ایمان» است. ایمان آن است که انسان پس از شناخت حقیقت تسلیم آن شود و به آن گردن نهد. اما این گردن نهادن ممکن است از روی ترس از مجازات و یا طمع به پاداش باشد. این‌گونه گردن نهادن مطلوب اولی و آرمانی نیست. بلکه مطلوب اولی و آرمانی آن است که انسان به حقیقت به خاطر خود حقیقت گردن نهد. آنگاه که حق را شناخت عاشق و شیفته حق گردد و به آن گردن نهد. آنگاه که انسان حقانیت خدا را دریافت عاشق او می‌شود و سپس خواسته‌های معشوق را انجام می‌دهد. این بالاترین مقام است.

ب) وعد و وعید برنامه‌ای فرعی و ثانوی

اگر خواسته اصلی و آرمانی متون مقدس ادیان ابراهیمی آن است که انسان‌ها به خدا عشق بورزند و اوامر او را اطاعت کنند، پس چرا در این متون فقرات زیادی یافت می‌شود که از انسان‌ها خواسته که از خدا بترسند و اوامر او را اطاعت کنند و یا به خاطر پاداش و نعمت‌های دنیوی و اخروی از او اطاعت کنند؟
در تورات آمده است:

ای کاش [قوم اسرائیل] همیشه چنین دلی داشته باشند و از من بترسند و تمام اوامر مرا به جا آورند. در آن صورت زندگی خودشان و زندگی فرزندانشان در تمام نسل‌ها با خیر و برکت خواهد گذشت (سفر تثبیه، ۵: ۲۹، م.ق. همان، ۶: ۱۲-۱۳).
و در عهد جدید آمده است:

پس هر که یکی از این احکام کوچک‌ترین را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کم‌ترین شمرده شود. اما هر که به عمل آورد و تعلیم نماید او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد (متی، ۵: ۱۹-۲۰).

سراسر باب ۲۳/انجیل متی تهدید به عذاب است و در دیگر قسمت‌های عهد جدید این تهدیدها دیده می‌شود (برای نمونه، ر.ک. اول قرنتیان: ۱۰).

در قرآن مجید و روایات اسلامی نیز تهدید به عذاب و وعده پاداش بسیار زیاد دیده می‌شود. اگر در قرآن مجید و روایات اسلامی دو کلمه «عذاب» و «جَنَه» پیگیری شود دیده می‌شود که صدها بار این دو کلمه به عنوان نتیجه اعمال بد و خوب ذکر شده است. انسان‌ها باید از خدا و از عذاب او بترسند و به بهشت و نعمت‌های آن امید داشته باشند.
حال سخن این است که اگر خواسته آرمانی و اولیه این متون این است که انسان از روی

عشق و محبت خدا را اطاعت کند، و نه از روی ترس و طمع، پس چرا این دو در این متون بسیار زیاد آمده است؟ برای پاسخ به این پرسش باید به دو نکته اشاره کنیم:

۱. از این متون بر می آید که خداوند دوستدار و خیرخواه انسان هاست. غالب صفاتی که در آنها برای خدا آمده است بر این امر دلالت دارد. خدا خود را در تورات این گونه معرفی می کند: من خداوند هستم، خدای رحیم و مهربان، خدای دیر خشم و پر احسان؛ خدای امین که به هزاران نفر رحمت می کنم و خطا و عصیان و گناه را می بخشم (سفر خروج، ۳۴: ۷-۶).
و در کتاب مزامیر داود همین مطلب مکرر آمده است (برای نمونه، ر.ک. مزامیر، ۱۰۳: ۱۳-۶ و ۳۶: ۵-۷).

در عهد جدید نیز مکرر بر رحمت و مهربانی خدا و محبت او تأکید شده است. رحمت او وسیع (یوحنا، ۳: ۱۶) و فوق تصور (افسیسیان، ۲: ۴) است. خدا «خدای محبت» (دوم قرنتیان، ۱۳: ۱۱) و در واقع خود محبت و سرآغاز محبت (اول یوحنا، ۴: ۸ و ۱۶ و ۱۰) است. رحمت او فراگیر است: «او آفتاب خود را بر همه می تاباند، چه بر خوبان و چه بر بدان، باران خود را نیز بر نیکوکاران و ظالمان می باراند» (متی، ۵: ۴۵). او «بسیار رحیم و مهربان است» (یعقوب، ۵: ۱۱) و لطف و رحمت او را پایانی نیست (اول پطرس، ۱: ۳).

قرآن مجید نیز خداوند را مهربان نسبت به مخلوقات و انسان ها و خیرخواه آنان معرفی می کند. خداوند صدها بار رحمن و رحیم خوانده شده و صفات دیگری مانند رؤف و ودود که همین معنا را می رسانند، بارها تکرار شده است. در این کتاب سخن از این آمده که خدا «رحمت را بر خود واجب کرده است» (انعام: ۱۲ و ۵۴) و او بارها «مهربان ترین مهربانان» خوانده شده است (اعراف: ۱۵۱؛ یوسف: ۴ و ۹۲؛ انبیاء: ۸۳). در روایات اسلامی و دعاها و مناجات هایی که از بزرگان دین اسلام رسیده این نکته کاملاً آشکار است که محبت و رحمت خداوند وسیع و بیکران است و همه مخلوقات را شامل می شود.

پس بنا بر متون مقدس ادیان ابراهیمی تنها از انسان ها خواسته نمی شود که به خدا عشق بورزند و او را دوست داشته باشند، بلکه بر این نکته تأکید شده است که خدا انسان ها را دوست دارد و نسبت به آنان مهربان است.

۲. بر اساس این متون احکام و فرمان های خداوند باری بر دوش انسان ها نیست، بلکه لطفی از جانب خداوند است. در عهد قدیم به صورت های مختلف بر این امر تأکید شده است: احکام خداوند حیات بخش است: «احکامت را هرگز فراموش نخواهم کرد، زیرا به وسیله آنها مرا حیات بخشیدی» (مزامیر، ۱۱۹: ۹)؛ «احکام خداوند را نگهدار تا زنده بمانی» (امثال سلیمان، ۱۹: ۱۶).

احکام خدا باعث خردمندی و حکمت می شود (ر.ک. مزامیر، ۱۱۹: ۹۷-۱۰۴).

احکام خدا، چراغ هدایت، عادلانه و مایه شادی است (مزامیر، ۱۱۹: ۱۰۵-۱۱۲).
و احکام خدا باعث می‌شود که انسان به اخلاق نیکو متخلق شود (مزامیر، ۱۱۹: ۱۱۳-۱۱۵ و ۱۱۹: ۱۶۳-۱۶۵).

و در کتاب تلمود آمده است که تمام احکام تورات برای تصفیه روح و تزکیه نفس انسان است، پس انسان باید آنها را با عشق و علاقه انجام دهد (کهین، ۱۳۵۰: ۱۶۸-۱۶۹).
در عهد جدید نیز نگاه به احکام به همین صورت است. حضرت عیسی عدالت و رحمت و محبت را مهم‌ترین احکام دین می‌شمارد و کسانی را که احکام دیگر شریعت را انجام داده و این احکام را ترک کرده‌اند به شدت مورد مؤاخذه قرار می‌دهد (متی: ۲۳: ۲۳).

حضرت عیسی درباره اعمالی که از مردم طلب می‌کند و نتیجه آنها می‌گوید:
بیاوید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید. یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده‌دل می‌باشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت؛ زیرا یوغ من خفیف است و بار من سبک (متی، ۱۱: ۲۸-۳۰).

حضرت عیسی در جواب یهودیانی که به آن حضرت اعتراض کرده‌اند که چرا در روز شنبه کسی را شفا داده و بدین وسیله حکم حرمت کار در روز شنبه را نقض کرده، می‌گوید «سبب [شنبه] به جهت انسان مقرر شده نه انسان برای سبب» (مرقس ۲: ۲۷). پس رحمت به انسان‌ها مهم‌تر از احکام ظاهری است. و آن حضرت در برابر یهودیانی که به شاگردان حضرت اعتراض کرده‌اند که چرا که در روز شنبه ضروریات زندگی خود را انجام می‌دهند به فقره‌ای از عهد قدیم استناد می‌کند که در آن خدا می‌گوید که «رحمت می‌خواهم نه قربانی» (متی ۱۲: ۷). و همان‌طور که گذشت حضرت عیسی خلاصه و چکیده تعالیم همه انبیاء را محبت به خدا و مردم شمرده است (متی ۲۲: ۳۴-۴۰).

در نامه پولس به رومیان آمده است:
«کسی که دیگری را محبت نماید شریعت را به جا آورده باشد. زیرا که «زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، طمع موزز» و هر حکمی دیگر که هست، همه شامل است در این کلام که «همسایه خود را چون خود محبت نما» (رومیان، ۱۳: ۹-۸).

در موارد متعدد دیگری در عهد جدید بر این نکته تأکید شده است که اصل و اساس احکام الهی، محبت است (مرقس ۱۲: ۲۸-۳۴؛ لوقا ۱۰: ۲۵-۲۸؛ غلاطیان ۵: ۱۴ و...).

در قرآن مجید نیز وضع به همین صورت است. تعبیر «هدایت و رحمت» به عنوان دو وصف قرآن یا علت نزول آن بارها در آیات قرآن آمده است (انعام: ۱۵۶؛ اعراف: ۲۰۳؛ یونس: ۵۷؛ نحل: ۸۹؛ نمل: ۷۷؛ لقمان: ۳ و...). در این کتاب چندین بار کتب انبیای پیشین کتاب هدایت و رحمت خوانده شده‌اند (انعام: ۱۵۴؛ اعراف: ۱۵۴؛ هود: ۱۷؛ قصص: ۴۳). قرآن کتاب موعظه الهی و

شفای مرض‌های سینه‌هاست (یونس: ۵۷؛ اسراء: ۸۲). قرآن کتاب بشارت است (نحل: ۸۹) و قرآن کتاب بصیرت و آگاهی است (اعراف: ۲۰۳). و اساساً هدف خداوند از فرستادن پیامبر تنها رحمت بر جهانیان بوده است (انبیاء: ۱۰۷).

از دو مقدمه فوق نتیجه گرفته می‌شود که خداوند انسان‌ها را دوست دارد و رحمت بی‌کران او شامل حال آنان است. او می‌خواهد انسان‌ها را به سعادت و خوشبختی برساند. اینکه او پیامبرانی فرستاده و به آنان کتاب و احکامی داده همه برای سعادت انسان بوده است. و البته اینکه خدا می‌خواهد انسان‌ها به سوی سعادت هدایت شوند شامل حال همه انسان‌ها می‌شود. حتی انسان‌های طاغی و ستمگر مشمول این رحمت الهی هستند. خداوند به انبیای خود، موسی و هارون دستور می‌دهد که نزد فرعون بروند و او را به راه حق دعوت کنند. پس به این دو پیامبر دستور می‌دهد که با فرعون با نرمی سخن بگویند و درشتی نکنند، امید اینکه او هم متذکر شود یا بترسد و برگردد (ر.ک. طه، ۴۳-۴۵).

بنابراین انسان باید به خدا عشق بورزد و عاشق خواسته‌های معشوق را با دل و جان و نه از روی اکراه و نه از روی ترس و طمع، انجام می‌دهد. شوق به انجام خواسته‌های معشوق وقتی شدت می‌یابد که عاشق ایمان داشته باشد که محبت بیکران معشوق شامل حال اوست و خواسته‌های معشوق، نه به نفع خودش، بلکه رحمت و محبتی عمیق به خود عاشق است. پس عشق به خدا عشق به دستورات او را هم به دنبال دارد. این آرمانی است که در متون مقدس ادیان ابراهیمی دنبال شده است.

اما آیا همه مردم در سطحی هستند که راه آرمانی را ببینند؟ بدیهی است که این چنین نیست. بسیاری از مردم یا در سطحی نیستند که به خدا عشق بورزند و دستورات او را عاشقانه اجرا کنند، یا اینکه در آنها مانعی برای عشق الهی وجود دارد. همچنین لذت زودگذر دنیوی باعث می‌شود که انسان از عشق الهی و عشق به احکام او دور شود. در واقع علاقه به لذت‌های زودگذر جای عشق به خدا را می‌گیرد.
در عهد قدیم آمده است:

آنها [بدکاران] از فرط تن‌پروری عقل و شعور خود را از دست داده‌اند، اما من از احکام تو لذت می‌برم (مزامیر، ۱۱۹: ۷۰م.ق. همان، ۳۴-۳۷).

و در عهد جدید آمده است:

آیا متوجه نیستید که اگر با دشمنان خدا، یعنی لذت‌های ناپاک این دنیا، دوستی نمایید، در واقع با خدا دشمنی می‌کنید؟ پس هر که می‌خواهد از خوشی‌های ناپاک این دنیا لذت بجوید، دیگر نمی‌تواند دوست خدا باشد (یعقوب، ۴: ۴).

در آیات قرآن نیز وضع به همین صورت است. در این آیات پیروی هوای نفس و دنبال

لذت‌های زودگذر دنیوی رفتن مانع محبت خدا و احکام او به حساب آمده است. در برخی از آیات قرآن درباره این افراد چنین سخن رفته که معبود خود را هوا و هوس خویش قرار داده‌اند (الفرقان، ۴۳؛ القصص، ۵۰؛ الباقیة، ۲۳). در برخی از آیات دیگر دوستی دنیا مانع دوستی خدا و دین شمرده شده است (اعراف، ۵۱؛ یونس، ۷؛ نحل، ۱۰۷).

بنابراین ممکن است انسان به جای اینکه خدا و احکام او را دوست داشته باشد امور دیگری را دوست بدارد. این انسان است که در جامعه فساد ایجاد می‌کند و خود و دیگران را نابود می‌سازد. لطف و رحمت بی‌پایان خداوند اقتضا می‌کند که با چنین انسانی با زبان خودش سخن بگوید. با او می‌توان و باید با زبان لذت و عذاب سخن گفت و چنین زبانی او را نسبت به انجام اعمال نیک برمی‌انگیزد و از ارتکاب اعمال ناشایست باز می‌دارد. بنابراین انتخاب این زبان نیز لطف و رحمت است.

پس باید نتیجه بگیریم که در متون مقدس ادیان ابراهیمی گزاره‌های اخلاقی به صورت دستورات و احکام آمده است. اما وضعیت آرمانی این متون آن است که عشق به خدا، که عشق به خواسته‌های او را به دنبال دارد، محرک اصلی انجام این دستورات باشد. وعده و وعید اموری ثانوی، فرعی و اضطراری هستند.

ج) همسویی عشق الهی و فضیلت اخلاقی

سؤال دیگر این است که اگر آرمان ادیان ابراهیمی این است که مؤمنان دستورات خدا را به خاطر عشق و محبت به خدا، و نه برای پاداش یا از روی ترس از مجازات، انجام دهند، رابطه این عشق به خدا و فضیلت اخلاقی چیست؟ آیا ممکن نیست که انسان‌ها اخلاق را به خاطر خود فضیلت اخلاقی انجام دهند؟ چه ربط و نسبتی بین عشق به خدا و فضیلت اخلاقی وجود دارد؟ سخن ما این است که بنابر متون ادیان ابراهیمی این دو نه تنها از هم جدایی یا ضدیت ندارند، بلکه همسویی کامل دارند.

برای بیان و اثبات این مدعا باید به ریشه‌ای‌ترین خواسته متون مقدس، که همان دوستی خداست، برگردیم. چرا باید خدا را دوست داشت؟ آیا این یک دستور تعبدی است که نباید در آن چون و چرا کرد؟ معلوم است که عشق و محبت از امور قلبی است و تا مقدمات آن به وجود نیاید، محقق نمی‌شود. انسان در قلب خود باید کسی را شایسته عشق ورزیدن بیابد تا به او عشق بورزد. پس اگر گفته می‌شود «خداوند را دوست بدار» یعنی خدایی را که می‌شناسی و در او کمالاتی را می‌یابی که او را شایسته عشق می‌گردانند، به او عشق بورزد. همان‌طور که در قرآن مجید آمده است که ابراهیم در پی یافتن معشوق حقیقی از عقل و خرد خود بهره می‌گیرد و می‌گوید «افول کنندگان را دوست ندارم» (انعام: ۷۶).

اما در اینجا ممکن است این پرسش مطرح شود که اگر انسان خدایی با این کمالات را

می‌شناسد، چرا او را دوست نداشته باشد تا به او دستور داده شود که او را دوست بدارد؟ پاسخ از آنچه قبلاً گذشت آشکار است و آن اینکه گاهی مانعی برای عشق الهی وجود دارد و به عبارت دیگر گاهی در قلب انسان عشق دیگری است که نمی‌تواند با عشق خدا جمع شود. عشق به دنیا و لذات زودگذر آن با عشق به خدا جمع نمی‌شود. پس در واقع خدا را دوست بدار، بدین معناست که مانع را برطرف کن و دل خود را از غیر خدا خالی کن. پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: «دوستی دنیا و دوستی خدا هرگز در یک دل جمع نمی‌شوند» (ورام، ۱۴۰۱ق: ۱۲۲/۲) و علی (ع) می‌فرماید: «اگر خدا را دوست دارید پس دوستی دنیا را از دل خود خارج کنید» (غررالحکم: ۲/ ح ۳۷۴۷ و ۷۰۰۲) و می‌فرماید: «چگونه کسی که در دل او حب دنیاست ادعای دوستی خدا را دارد» (همان). به گفته حافظ شیرازی:

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته درآید

پس شناخت خدا مقدمه عشق به اوست، چراکه عشق بدون شناخت ممکن نیست. اگر دوست داشتن خدا واجب است قبل از آن شناخت او واجب است. حضرت موسی (ع) از خدا می‌خواهد که راه خدانشناسی را به او نشان دهد تا با شناخت او درستکار شود:

[خداوندا] مرا به راهی که باید بروم راهنمایی کن تا تو را آن‌طور که باید بشناسم و به شایستگی در حضورت زندگی کنم (خروج، ۳۳: ۱۳).

امام حسن مجتبی (ع) می‌فرماید: «هر کس خدا را بشناسد به او عشق می‌ورزد» (محمدی ری‌شهری، ۱۴۰۱ق: ۲۲۴). و در حدیثی آمده است که خداوند به داود وحی کرد که ای داود، هر کس مرا بشناسد به یاد من خواهد بود و هر کس به یاد من باشد من هدفش خواهم بود و هر که من هدفش باشم در پی من خواهد بود و هر که در پی من باشد مرا می‌یابد و هر که مرا بیابد مرا نگه خواهد داشت و هر که مرا نگه دارد دیگری را بر من ترجیح نمی‌دهد (همان).

پس شناخت خدا عشق به او را در پی خواهد داشت و یا، به عبارت دقیق‌تر، شناخت درست خدا مقتضی عشق به او می‌باشد و اگر مانعی نباشد، حتماً عشق او را به دنبال خواهد داشت. کسی که خدا را بشناسد در او کمالاتی می‌یابد که او را شایسته عشق می‌گرداند و بنابراین عاشق می‌شود.

در کتاب مزامیر داود، در لابه‌لای مناجات‌ها به این نکته اشاره شده است که چرا باید به خدا عشق ورزید و او را ستایش کرد:

همه مردم نام مقدس او را گرامی بدارند، زیرا او مقدس است (مزامیر، ۹۹: ۳).

خداوند خدای ما را ستایش کنید و در پیشگاه او به خاک بیفتید، زیرا او مقدس

است (مزامیر، ۹۹: ۵).

خداوند، خدای خود را حمد گوید... زیرا او مقدس است (مزامیر، ۹۹: ۹).

پس دوستی و ستایش خدا بی‌جهت نیست، بلکه از این جهت است که او قدوسیت دارد، و قدوسیت به معنای مبرا بودن از هر پلیدی و ناپاکی اخلاقی است (ر.ک. کهن، ۱۳۵۰: ۴۷؛ تیسن، بی‌تا: ۸۲).

و باز در کتاب *مزامیر* آمده است:

ای خداوند، رحمت و انصاف تو را می‌ستایم (مزامیر ۱۰۱: ۱).

ای جان من، خداوند را ستایش کن! ای تمام وجود من، نام مقدس او را ستایش کن! ای جان من خداوند را ستایش و تمام مهربانی‌های او را فراموش مکن... خداوند عدالت را اجرا می‌کند و حق مظلومان را به آنها می‌دهد... خداوند بخشنده و مهربان است؛ او دیر غضب و پر محبت می‌باشد (مزامیر ۱۰۳: ۸۱، م.ق. همان، ۱۰۷: ۱۱۵ و ۱۱۸: ۱ و ۱۴۵: ۹۴).

همان‌طور که گذشت مطابق روایات اسلامی کسی که خدا را بشناسد عاشق و دوستدار او می‌شود و شناخت خدا به معنای شناخت کمالاتی در اوست. بنابراین به خاطر همین کمالات است که باید خدا را دوست داشت. در آیات بسیار زیادی از *قرآن* مجید پس از اینکه از انسان‌ها ستایش خداوند و یا به گونه‌ای اطاعت از او خواسته می‌شود اوصاف کمالی و اخلاقی خداوند آورده می‌شود: تعبیر «انه هو...» (اوست که دارای فلان کمال است)، در پایان آیات *قرآن* بسیار زیاد دیده می‌شود. پس دوستی خدا، ستایش او و اطاعت بی‌چون و چرای او همه به خاطر این است که او کامل است و منزّه از هر نقص ذاتی و اخلاقی است.

پس بنابر متون مقدس ادیان ابراهیمی انسان‌ها باید خدا را بشناسند و وقتی پس از تأمل درباره او دریافتند که او دارای همه کمالات، از جمله کمالات اخلاقی است و منزّه از همه نقص‌ها، از جمله نقص‌های اخلاقی است، پس باید به او ایمان آورند و به او عشق بورزند و او را ستایش کنند و از او اطاعت کنند. بنابراین در واقع آنچه در این متون در وهله نخست مطلوب است و آنچه در واقع باید به آن عشق ورزید، فضیلت است. به خدا از این جهت باید عشق ورزید که به‌طور کامل دارای فضیلت است. و از این جهت باید اطاعت کرد که او غیر از فضیلت چیزی را نمی‌خواهد. او حق است و تنها حق می‌خواهد و او با باطل میانه‌ای ندارد و هرگز باطل نمی‌خواهد. او از انسان‌ها می‌خواهد که در آیات او تأمل و تفکر کنند چرا که اگر چنین کنند درمی‌یابند که او حق است و خلقت او حق است و دینی که او فرستاده و پیامبری که او فرستاده و کتابی که نازل کرده همه حق هستند. و انسان پس از اینکه دریافت که این امور همه حق هستند، باید به آنها ایمان آورد. در واقع باید او حق را دوست داشته باشد و این حق دوستی و حق پرستی حالتی است که، مطابق *قرآن* جزء فطرت و خلقت انسان است چرا که انسان «حنیف» خلق شده است (الروم: ۳۰).

د) اطاعت خداوند و خودفرمانروایی انسان

آیا آزادی انسان و خودفرمانروایی او یک ارزش است؟ اگر چنین است آیا این آزادی و خودفرمانروایی با عشق به خدا و ایمان به او و اطاعت از او قابل جمع است؟ متون مقدس عبودیت و بندگی را طلب می‌کنند. وقتی رابطه انسان با خدا رابطه عبد و مولی باشد، که در نتیجه عبد باید بی‌چون و چرا از مولای خود اطاعت کند، آیا جایی برای سخن از آزادی انسان و خودفرمانروایی او باقی می‌ماند؟

گویا در غرب جدید برخی از اندیشمندان نه تنها خودفرمانروایی را بالاترین ارزش دانسته‌اند و به پرسش اول پاسخ مثبت داده‌اند، بلکه این خودفرمانروایی را ناسازگار با اطاعت از اوامر خداوند دانسته‌اند و بنابراین به پرسش دوم پاسخ منفی داده‌اند (براون، ۱۳۷۵: ۸۹-۹۰؛ کیویت، ۱۳۷۶: ۱۶۵؛ هاپ واکر، ۱۳۸۶: ۱۲۸-۱۳۰). اما پاسخ متون مقدس ادیان ابراهیمی به این دو پرسش چیست؟ در دیگر فرمانروایی، انسان نه به تشخیص خود بلکه به تشخیص و فرمان دیگران عمل می‌کند، اما در خودفرمانروایی این خود انسان است که تشخیص می‌دهد و تصمیم می‌گیرد و عمل می‌کند.

همان‌طور که قبلاً گذشت، خواسته آرمانی متون مقدس از انسان‌ها این است که پس از تأمل و تفکر درباره خدا و هستی و پس از اینکه دریافتند که خدایی هست که همه فضایل و کمالات را در بالاترین درجه ممکن دارد، به او عشق بورزند و تسلیم او شوند یعنی به او ایمان آورند و اوامر او را که برخاسته از فضایل و کمالات ذاتی اوست اطاعت کنند. پس اگر از انسان‌ها خواسته شده است که تأمل و تفکر کنند و خدایی را که قدوس است، یعنی از هر ناپاکی مبرا است، دوست بدارند، و از معبودهای دیگر که این‌گونه نیستند دوری کنند، اولاً افعال و اعمال فی‌نفسه و جدای از امر خداوند یا خوبند یا بد و انسان قادر به تشخیص این خوبی و بدی است، چرا که هنوز انسان تسلیم امر خدا نشده و قبل از آن از او خواسته شده که در این‌باره تأمل و تفکر کند. همچنین از اینکه از خود انسان خواسته می‌شود که تأمل و تفکر کند معلوم می‌شود که تأمل و تفکر خود انسان یک ارزش است.

به نظر می‌رسد که تأمل و تفکر و تدبیر انسان در قرآن مجید بیش از سایر متون مطرح شده است. در آیات متعددی از انسان‌ها خواسته شده است که تفکر و تعقل و تدبیر کنند و در آیات متعددی انسان‌ها از اینکه فکر نمی‌کنند و از آبا و اجداد خود تقلید می‌کنند مورد مؤاخذه قرار گرفته‌اند. اینکه خدا انسان‌ها را به خاطر عدم تعقل و تفکر مورد مؤاخذه قرار می‌دهد یک پیام مهم دارد و آن اینکه اگر انسان درست تعقل کند به همان چیزی می‌رسد که خدا آن را خوب می‌داند. پس خدا انسان را فریب نداده و عقل او را به گونه‌ای نساخته که اشتباه بفهمد و فهم او با خواست خدا منطبق نباشد. بلکه در آیاتی از قرآن آمده که این شیطان است که اعمال بد را

برای انسان‌ها خوب جلوه می‌دهد (انعام: ۴۳؛ انفال: ۴۸؛ عنکبوت: ۳۸؛ نحل: ۶۳). از این آیات به خوبی فهمیده می‌شود که عقل انسان اگر از وسوسه‌های شیطانی آزاد شود خوب می‌فهمد. به همین جهت در واقع انبیا آمده‌اند که انسان‌ها را آزاد کنند. قرآن مجید درباره نقش پیامبر می‌گوید یکی از کارهای او آن است که انسان‌ها را آزاد می‌کند: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» و از آنان قید و بندهایی را که برایشان بوده است، برمی‌دارد (اعراف: ۱۵۷). پس برنامه اصلی انبیا این بوده که عقل انسان‌ها را از قید و بندها آزاد سازد و اگر این عقل آزاد نشود درست نمی‌فهمد (سروش، ۱۳۸۱: ۸۴). مولوی به خوبی این نکته را بیان می‌کند:

چون به آزادی نبوت هادی است مؤمنان را ز انبیا آزادی است

(مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۴۰).

و اقبال لاهوری در شعری عقلانیت جدید غربی را به نقد می‌کشد. او می‌گوید در غرب جدید عقلانیت هست، اما مشکل این است که عقلانیت در بند است و باید آزاد شود:

از من ای باد صبا گوی به دانای فرنگ عقل تا بال گشود دست گرفتارتر است
عجب این نیست که اعجاز مسیحا داری عجب این است که بیمار تو بیمارتر است
(سروش، پیشین، ص ۸۴)

پس آزادی و خودفرمانروایی نه تنها ارزش است بلکه بالاترین ارزش است و هدف اصلی انبیا همین بوده است. پیام قرآن این است که انسان‌ها باید خود تدبیر و تفکر کنند و خود را باید از اندیشه‌های پیشینیان آزاد کنند و نیز باید عقل خود را از قید و بند شهوات و وسوسه‌های شیطانی آزاد کنند.

همنویایی و انطباق دریافت‌های عقل آزاد آدمی با خواست الهی را امام علی در سخنی درباره هدف از بعثت انبیا به روشنی بیان می‌کند:

فبعث فیهم رسله و وائر الیهم انبیاء لیستأدوهم میثاق فطرته و یذکروهم منسیء نعمته و یحتجوا علیهم بالتبلیغ و یشیروا لهم دفائن العقول... پس پیامبران خود را در میان آنان برانگیخت تا از آنان پایبندی به پیمان فطرت را بخواهند و نعمت فراموش شده او را به یادشان آورند و از راه تبلیغ با آنان گفت و گو و احتجاج نمایند و گنجینه‌های عقل‌های آنان را آشکار کرده به کار اندازند و... (نهج، خ ۱)

حال به سؤال دوم برمی‌گردیم. اگر خودفرمانروایی و آزادی یک ارزش است و انبیا برای آن آمده‌اند، چگونه با «خدافرمانروایی» قابل جمع است؟ پاسخ از آنچه گذشت آشکار است. این خود انسان است که تأمل و تفکر می‌کند و مطابق معیارهایی که خود می‌فهمد حقیقت و فضیلت را تشخیص می‌دهد. متون مقدس ادیان ابراهیمی، به ویژه قرآن مجید، می‌گویند، اگر انسان عقل خود را آزاد کند خود این انسان فضایل را می‌فهمد و خود این انسان می‌فهمد که خدایی هست

که حقیقت دارد و این خدا همه فضایل و کمالات را در بالاترین درجه دارد و در نتیجه خیر و صلاح او را می‌خواهد. و باز همین خدا به انسان می‌گوید که اگر با عقل آزاد خود در دینی که او فرستاده تأمل کنی درستی آن را می‌یابی (الروم: ۳۰) و در نتیجه تسلیم آن می‌شوی. این خود انسان است که فرمانروای خویش است و آزادانه فرمانروایی خدا را می‌پذیرد. این مثال برای تقریب به ذهن مناسب است. فردی بیمار است و پس از تحقیق به این نتیجه می‌رسد که در شهر یک پزشک کاملاً ماهر و کاملاً درستکار وجود دارد. پس خویشتن را برای مداوا به او می‌سپارد و از او تبعیت می‌کند. درست است که او برای مداوا تبعیت می‌کند، اما این تبعیت عین «خودفرمانروایی» است. بنابراین همان‌طور که یکی از نویسندگان غربی، که خود را «لا ادری» معرفی می‌کند، می‌گوید، خودفرمانروایی با پذیرش دستورات دین و در نتیجه، خدافرمانروایی، قابل جمع است (هاپ واکر، ۱۳۸۶: ۱۳۱-۱۳۳).

با این حال در جمع بین خودفرمانروایی و خدافرمانروایی باید به سه نکته توجه کرد:

۱. امر و دستور خدا ضرورتاً به معنای آن چیزی نیست که عالمان و سردمداران دین می‌گویند. اگر قرار باشد که سخن عالمان دین به‌گونه‌ای حجیت داشته باشد که در آن نتوان چون و چرا کرد، پس عالمان دین فرمانروای مطلق انسان می‌گردند و این همان «دیگرفرمانروایی» است که با «خودفرمانروایی» و آزادی انسان ناسازگار است. قرآن مجید درباره یهودیان و مسیحیان همین نکته را گوشزد می‌کند و می‌گوید آنان انسان‌هایی مانند خود را به جای خدا ارباب گرفته‌اند (توبه: ۳۱). و در روایات آمده است که از این جهت قرآن درباره یهودیان و مسیحیان این‌گونه سخن می‌گوید که از عالمان خود اطاعت بی‌چون و چرا کرده‌اند (ابن عباس، بی‌تا: ۱۵۶).

از کتاب تلمود برمی‌آید که واقعاً عالمان یهود چنین جایگاهی داشته‌اند (کهن، ۱۳۵۰: ۱۶۱-۶۰؛ تلمود بابلی، باوا مصیا ۵۹ب، به نقل از پیترز، ۱۳۸۴: ۲/۲۵۸-۲۵۶) و نیز تاریخ مسیحیت نشان می‌دهد که آموزه حجیت کلیسا به‌گونه‌ای بوده است که جای هرگونه تأمل و تفکر را از انسان می‌گرفته است (لین، ۱۳۸۰: ۱۹؛ گریدی، ۱۳۷۷: ۱۹۷-۲۰۱). به هر حال اطاعت بی‌چون و چرای از عالمان دین، همان دیگرفرمانروایی است و مطابق قرآن مجید ناپسند است. البته رجوع به عالمان دین از باب رجوع به متخصص، که اطاعت محض را در پی نداشته باشد، به «خودفرمانروایی» لطمه‌ای نمی‌زند.

البته در این ادیان باید سخن مؤسس دین را حجت شمرد و اطاعت کرد که البته در خود این ادیان راه‌هایی برای اثبات قطعی ارتباط این افراد با خدا و اینکه سخن آنان سخن خداست آمده است. همین سخن درباره شخصیت‌هایی که در حکم مؤسس دین است، برای مثال مسأله امامت در شیعه، صادق است. برای مثال در اسلام نبوت و در شیعه امامت با اعجاز اثبات می‌شود

و فرد به یقین می‌رسد که سخن این فرد سخن خداست. پس سخن این افراد با سخن عالمان دین متفاوت است. اگر قرار باشد سخن مؤسس دین پذیرفته نشود، اصولاً متن مقدسی شکل نمی‌گیرد و دینی به وجود نمی‌آید.

سخن دیگر درباره خود متن مقدس و مطالب مندرج در آن است. از کجا معلوم که یک متن مقدس واقعاً دربردارنده سخن خداست و انتساب به مؤسس دین واقعاً درست است. این مطلبی است که به شخص مؤمن مربوط است. اینکه چگونه برای مؤمن اثبات شده که این کتاب سخن خدا را در بردارد بحث فعلی ما نیست. سخن این است که هرگاه برای فردی اثبات شود که مطلبی که در کتاب آمده واقعاً سخن خداست، باید آن را اطاعت کند.

۲. همه سخن این بود که انسان خود باید فضیلت و کمال را بفهمد و آنگاه که خدا را دارای آن فضایل و کمالات یافت عاشق او شود و به او ایمان آورد و تسلیم او گردد. اما این سخن در صورتی است که بپذیریم که اعمال ذاتاً حسن یا قبیح هستند و این حسن یا قبح را عقل انسان تشخیص می‌دهد. این بحثی است که در تاریخ اسلام در گرفته و گروه‌هایی مانند شیعه و معتزله به حسن و قبح ذاتی عقلی قائل شده‌اند، یعنی افعال ذاتاً حسن یا قبیح هستند و عقل انسان این حسن یا قبح را تشخیص می‌دهد. اما قول دیگر که از آن اشاعره است این است که افعال ذاتاً نه حسن هستند و نه قبیح و این حسن و قبح تنها از طریق امر خداوند برای انسان اثبات می‌شود (مظفر، ۱۳۸۶: ق: ۲/۲۱۳-۲۳۶).

به هر حال در صورتی که افعال حسن یا قبح ذاتی نداشته باشند یا عقل انسان نتواند آن را درک کند هیچ‌گونه سخنی نمی‌توان در باب «خودفرمانروایی» انسان گفت چرا که انسان نمی‌تواند فضایل را تشخیص دهد و به خدا چون دارای فضایل است عشق بورزد. بلکه باید تسلیم خدایی شود که آنچه می‌گوید و آنچه می‌کند یا نمی‌کند حسن یا قبیح بودن را مشخص می‌کند.

۳. شبیه همین سخن در تاریخ مسیحیت به‌گونه‌ای دیگر مطرح شده است. در بحث رابطه عقل و ایمان اگوستین قدیس می‌گوید «ایمان بی‌اور تا بفهمی» (وین رایت، ۱۳۸۵: ۱۲۷-۱۳۰). تمام سخن در باب «خودفرمانروایی» در صورتی بود که انسان ابتدا بفهمد و خدا را لایق عشق ورزیدن بیابد، اما اگر انسان ابتدا به چیزی که نمی‌فهمد و درک نمی‌کند باید ایمان آورد تا بعد آن را بفهمد، این هرگز خودفرمانروایی نیست. همچنین ایمان‌گرایی افراطی مسیحی از قبیل آنچه کرکگور می‌گوید با خودفرمانروایی ناسازگار است. او می‌گوید ابراهیم خلیل شهسوار ایمان است. این مقام از آن جهت است که ابراهیم امر خدا را بر اخلاق، آن‌گونه که خود می‌فهمید، مقدم کرد. عقل او می‌گفت که محبت پدر به فرزند یک فضیلت اخلاقی است و بنابراین هرگز یک پدر نباید دست به قتل فرزند خود بزند. اما ابراهیم این فضیلت اخلاقی را زیر پا گذاشت و دستور خدا را اطاعت کرد. پس دین و ایمان امری فراتر از اخلاق است (کرکگور، ۱۳۷۸: ۳۶-۴۶) جدای از اینکه

ماجرای ذبح فرزند در تورات، که بحث کرکگور متوجه آن است، با روایت قرآنی ماجرا متفاوت است،^۱ اگر به دین و امر خدا به این صورت نگاه شود که ممکن است با فضایل اخلاقی آن گونه که انسان می فهمد ناسازگار باشد، پس خدا و افعال و اعمال او را ما با معیارهای خویش نمی توانیم بسنجیم. این نیز با سخنی که ما درباره «خودفرمانروایی» گفتیم نمی سازد.

نتیجه گیری

هر چند در متون مقدس ادیان ابراهیمی از انسان ها خواسته شده است که اخلاقی زندگی کنند و دستوراتی درباره موارد خاص اخلاقی به آنان داده شده است، و هر چند در موارد متعددی در این متون در مقابل تبعیت از این فرمان ها وعده پاداش و در مقابل ترک آنها تهدید به مجازات آمده است، اما مطابق آنچه از این متون برداشت می شود نه انگیزه اخلاقی زیستن در این متون یک انگیزه سطح پایین است و نه این نوع اخلاقی زیستن از نوع «دیگرفرمانروایی» است به گونه ای که «خودفرمانروایی» و آزادی را از انسان سلب کند. خواست آرمانی این متون آن است که انسان ها عقل و درک خود را به کار گیرند و درباره خدا تأمل و تفکر کنند و اگر درست تأمل و تفکر کنند خدا را دارای فضایل و کمالاتی می یابند که او را شایسته عشق ورزیدن می کند. پس به او عشق بورزند و به او ایمان آورند و خود را تسلیم او سازند. این متون، به ویژه قرآن مجید، از انسان ها می خواهد که عقل خود را آزاد سازند و نه تقلید کنند و نه بگذارند که عقل اسیر شیطان و شهوات باشد، بلکه آزاد و خودفرمانروا باشند. اینکه انسان درباره خدا اندیشه کند و او را کامل در فضایل بیابد و عاشق و تسلیم او گردد عین خودفرمانروایی است، البته این خودفرمانروایی با خدافرمانروایی قابل جمع است. اما باید توجه داشت که این خودفرمانروایی و خدافرمانروایی با اطاعت محض و بی چون و چرا از عالمان دین ناسازگار است. البته همه سخن در صورتی است که حسن و قبح ذاتی عقلی را نه حسن و قبح الهی شرعی را بپذیریم و نیز ایمان گرایی را آن گونه که امثال کرکگور گفته اند نپذیریم. این دو با خودفرمانروایی ناسازگار است.

۱. رک: «خردورزی در ماجرای ذبح فرزند توسط ابراهیم خلیل(ع)» از همین نویسنده در فصلنامه/نجم

معارف اسلامی، ش ۲.

فهرست منابع

قرآن مجید.

۱. ابن بابویه، محمد ابن علی، ۱۴۰۸ق، *علل الشرایع*، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۲. ابن حیون، نعمان ابن محمد، ۱۳۸۳ق، *دعائم الاسلام*، قاهره: دارالمعارف.
۳. ابن عباس (بی تا): *تفسیر ابن عباس*.
۴. انس الامیر کانی، جیمسن، ۱۸۹۰، *نظام التعليم فی علم اللاهوت القویم*، بیروت: مطبعة الامیرکان.
۵. براون، کالین، ۱۳۷۵، *فلسفه و ایمان مسیحی*، ط. میکائیلان، تهران: علمی فرهنگی.
۶. بوسنر، رافائل، «احکام ۶۱۳ گانه تورات» در *عدالت کیفری در آیین یهود*، ترجمه و تالیف، حسین سلیمانی، ۱۳۸۴، قم: مرکز مطالعات ادیان و مذاهب.
۷. پیترز، اف.ئی، ۱۳۸۴، *یهودیت، مسیحیت و اسلام*، ترجمه حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات ادیان و مذاهب.
۸. تمیمی آمدی، عبدالواحد ابن محمد، ۱۳۶۰، *غرر الحکم و درر الکلم*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۹. تیسن، هنری، بی تا، *الهیات مسیحی*، ترجمه ط. میکائیلان، تهران: حیات ابدی.
۱۰. سبزواری، محمد، ۱۴۱۳ق، *جامع الاخبار*، قم: مؤسسه آل البيت.
۱۱. سروش، عبدالکریم، ۱۳۸۱، «*سکولاریسم*» در *سنت و سکولاریسم*، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
۱۲. طباطبایی، محمد حسین بی تا *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: جامعه مدرسین.
۱۳. غزالی، محمد، ۱۳۶۴، *کیمیای سعادت*، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۴. غزالی، محمد، ۱۴۱۹ق، *احیاء علوم الدین*، بیروت: شرکت دارالرقم ابن ابی الارقم.
۱۵. فیض کاشانی، ۱۴۰۳ق، *محمد، المحجّمه البیضاء*، بیروت: مؤسسه اعلمی.
۱۶. فیض الاسلام، *نهج البلاغه*.
۱۷. *کتاب مقدس*، انجمن کتاب مقدس ایران.
۱۸. *کتاب مقدس*، ترجمه تفسیری، انجمن بین المللی کتاب مقدس، انگلستان، ۱۹۹۵.
۱۹. کرکگور، سورن، ۱۳۷۸، *ترس و لرز*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.
۲۰. کلینی، محمد ابن یعقوب، ۱۴۰۱ق، *الکافی*، بیروت: دارصعب دارالتعارف.
۲۱. کهن، ا.، ۱۳۵۰، *گنجینه ای از تلمود*، ترجمه امیر فریدون گرگانی.
۲۲. کیویت، دان، ۱۳۷۶، *دریای ایمان*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: طرح نو.
۲۳. گریدی، جوان. ا.، ۱۳۷۷، *مسیحیت و بدعت ها*، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی، قم: مؤسسه فرهنگی طه.
۲۴. لوی، حبیب، ۱۳۵۷، *احکام و مقررات حضرت موسی*، تهران: بی تا.

۲۵. لین، تونی، ۱۳۸۰، تاریخ تفکر مسیحی، ترجمه رابرت آسریان، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
۲۶. متقی، علی ابن حسام‌الدین، ۱۴۱۳ق، کنز العمال، بیروت: مؤسسه الرساله.
۲۷. مجلسی، محمدباقر، ۱۳۶۲، بحار الانوار، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۸. محمدی ری شهری، ۱۴۰۱ق، محمد، المحبه فی الكتاب والسنة، بیروت: دارالحديث للطباعة والنشر.
۲۹. مظفر، محمدرضا، ۱۳۸۶ق، اصول الفقه، النجف: دارالنعمان.
۳۰. هاپ واکر، لوئیس، ۱۳۸۶، «دین به زندگی معنا می‌بخشد» در معنای زندگی، ترجمه اعظم پویا، قم: نشر ادیان
۳۱. ورام، مسعود ابن عیسی، ۱۴۰۱ق، تنبیه الخواطر، بیروت: دارالصعب دارالتعارف.
۳۲. وین رایت، ویلیام جی، ۱۳۸۵، زمینه‌های بحث فلسفی در ادیان، گروه مترجمان، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

